

حکمت متعالیه ملاصدرا

در

آینه احادیث

دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

سنت و جماعت به شمار می‌آید، احادیث و روایات مربوط به عقل را دروغ و مجعول دانسته است^۱.

باید توجه داشت که صدرالمتألهین شیرازی علاوه بر این که یک فیلسوف بزرگ است یک محدث عالی مقام نیز شناخته می‌شود. بنابراین وقتی او یک حدیث را معتبر می‌داند علمای اهل حدیث نیز آن حدیث را معتبر می‌شناسند. از جمله روایات و احادیثی که صدرالمتألهین در کتاب شرح اصول کافی راجع به عقل آورده حدیثی است که از حضرت ابو جعفر نقل شده و مضمون آن چنین است:

هنگامی که خداوند عقل را آفرید آن را به سخن آورد سپس به او گفت نزدیک شو عقل بلافاصله نزدیک شد دوباره خداوند به آن گفت روی بگردان عقل بلافاصله روی گرداند در این هنگام خداوند فرمود قسم به عزت و جلال خویش؛ هیچ مخلوقی را نیافریدم که از تو در نظرم محبوبتر باشد من تنها به تو امر می‌کنم و تنها تو را از امور ناشایسته نهی می‌نمایم من تنها تو را به کیفر می‌رسانم و تنها به تو پاداش می‌دهم.

صدرالمتألهین در ذیل این حدیث می‌گوید: این موجود که اشرف ممکنات و محبوبترین مخلوقات به شمار آمده و عقل نام دارد چیزی جز حقیقت روح اعظم

بررسی مسائل فلسفی در جریان تاریخ به خوبی نشان می‌دهد که پس از درگذشت ابن سینا در قرن پنجم و کشته شدن سهروردی در قرن ششم فیلسوفی به بزرگی و اهمیت ملاصدرا در جهان اسلام به منزه ظهور و بروز نرسیده است. این فیلسوف بزرگ که بنیانگذار حکمت متعالیه شناخته می‌شود فلسفه خود را در آئینه احادیث و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام مشاهده می‌کند و در جمع میان عقل و شرع کوشش فراوان می‌نماید. او در قرن یازدهم هجری پرچم اندیشه‌های فلسفی را به اهتزاز در آورد و در این راه به پیروزیهای بزرگی دست یافت. ملاصدرا در بسیاری از آثار فلسفی خود به مناسبتهای مختلف از تطابق میان عقل و شرع سخن گفته و کتابی نیز تحت عنوان «شرح اصول کافی» به رشته تحریر در آورده است که در این کتاب به شرح و تفسیر سی و چهار حدیث معتبر پرداخته است.

این احادیث بیشتر به عقل و نتایج آن مربوط می‌گردد؛ روایاتی که به عقل و فضائل آن مربوط می‌شود بیشتر به امامان معصوم شیعه منسوب گشته و از طریق علما و محدثان شیعه نیز نقل شده است؛ اینگونه احادیث از طریق علمای اهل سنت و جماعت کمتر نقل شده و حتی برخی از آنان روایات مربوط به عقل را «مجعول» و «موضوع» پنداشته‌اند. مقدسی که یکی از علمای بزرگ اهل

۱ - به نقل از شیخ ابوالحسن شعرانی، کتاب شرح اصول کافی چاپ قم، تعلیقه، ص ۵۹۳.

نمی‌باشد. روح اعظم نیز همان نَفْخَةُ الهی است که خداوند هنگام آفرینش در وجود آدم دمید در قرآن مجید نیز روح به عنوان چیزی معرفی شده که متعلق به امر پروردگار است و خداوند به پیغمبر اسلام ﷺ فرمود: ای پیغمبر بگو روح از امر پروردگار من است. بنابراین به مقتضای حدیث مزبور عقل از سوی خداوند هم به اقبال مأمور گشت و هم به ادبار، امر خدا را نیز در هر دو مورد اطاعت کرد. براساس تفسیر صدرالمتألهین آنچه در وصف عقل ضمن این حدیث گفته شده از خواص روح بزرگ پیغمبر اسلام ﷺ محسوب می‌گردد؛ به این ترتیب امر به اقبال به معنی این است که خداوند پیغمبر را به سوی عالم دنیا فرستاد و او را به زمین هبوط داد تا برای همگان رحمت باشد به همین جهت نور پیغمبر اسلام با هر یک از پیغمبران سلف در باطن همراه بود. ولی با شخص خود او به منصف ظهور و بروز رسید. امر به ادبار نیز به معنی این است که پیغمبر اسلام روی از دنیا برگرداند و به سوی پروردگارش بازگردد به همین جهت پیغمبر در شب معراج

آن چنین است: جبرائیل بر حضرت آدم علیه السلام فرود آمد و به او گفت: ای آدم من مأمورم که تو را در انتخاب یک چیز از سه چیز مخیر سازم و تو باید یکی از آنها را اختیار کنی و بقیه را ترک کنی. حضرت آدم گفت ای جبرائیل آن سه چیز کدامند؟ جبرائیل گفت آن سه چیز عبارتند از «عقل»، «حیاء» و «دین». حضرت آدم گفت من عقل را اختیار کردم جبرائیل حیاء و دین را مخاطب قرار داد و گفت: بروید و آدم را به حال خود واگذارید. دین و حیاء گفتند ای جبرائیل ما مأموریم که همواره با عقل همراه باشیم هر کجا عقل وجود داشته باشد ما نیز با آن همراه خواهیم بود. به موجب این حدیث می‌توان ادعا کرد که وجود عقل مستلزم وجود دین و حیاء خواهد بود و کسیکه عقل دارد هم از دین و هم از حیاء برخوردار است؛ زیرا هنگامی که عقل تحقق پیدا می‌کند، قلب به عظمت و جلال خداوند واقف می‌گردد و لازمه آگاهی از عظمت و جلال خداوند تحقق صفت حیاء است و از سوی دیگر وقتی انسان به وجود خدا و روز جزاء علم پیدا می‌کند خشیت از حق در

قلبش آشکار می‌شود و در جایی که خشیت از حق حاصل گردد دین کامل گشته و عمل انسان تام و تمام می‌گردد.

برخی از محققان گفته‌اند خشیت خوف اجلال است و تردیدی نیست که بین خوف اجلال و خوفی که منشاء آن

ملاصدرا در بسیاری از آثار فلسفی خود به مناسبت‌های مختلف از تطابق میان عقل و شرع سخن گفته و کتابی نیز تحت عنوان «شرح اصول کافی» به رشته تحریر در آورده است که در این کتاب به شرح و تفسیر سی و چهار حدیث معتبر پرداخته است.

عاقبت طلبی است فاصله بسیار وجود دارد. به هر صورت خشیت خوف اجلال است و همچنین حیاء از لوازم عقل و آگاهی می‌باشد و معنی حدیث مزبور نیز از همین حقیقت حکایت دارد همانگونه که ذکر شد احادیث و روایاتی که درباره عقل و اهمیت آن از ائمه معصومین علیهم السلام صادر شده بسیار است.

صدرالمتألهین شیروازی برای شرح و تفسیر این روایات به بحث و بررسی درباره ماهیت عقل پرداخته است وی بر این عقیده است که کلمه عقل به نحو اشتراک لفظی برمعانی مختلف اطلاق می‌گردد؛ ولی این نکته را نیز نباید فراموش کرد که اطلاق کلمه عقل در برخی موارد به نحو تشکیک صورت می‌پذیرد. بنابراین اختلاف در اینگونه موارد تنها به نقص و کمال و شدت و ضعف است. مواردی که کلمه عقل به نحو اشتراک لفظی بر آنها اطلاق می‌گردد شش مورد است که به ترتیب زیر عبارتند از:

۱- غریزه‌ای که انسان به واسطه آن از سایر جانداران ممتاز می‌گردد و برای پذیرش علوم نظری و صناعات فکری آماده می‌شود.

و هنگام رحلت روی از دنیا برگرداند و به سوی «حق» - تبارک و تعالی - شتافت جمله آخر حدیث نیز با شخص پیغمبر انطباق دارد، زیرا وقتی خداوند عقل را محبوبترین موجودات نزد خود می‌شمارد به آسانی می‌توان گفت این خصوصیت در شخص پیغمبر موجود است چونکه پیغمبر حبیب‌الله است و محبوبترین مخلوقات نزد خداوند نیز می‌باشد.

برخی از متکلمان مانند زرخشوری و هم فکریان او محبت خدا را نسبت به بندگانش انکار کرده و گمان کرده‌اند که محبت خدا نسبت به بندگان موجب نوعی نقص در ذات مقدس او می‌گردد. ملاصدرا می‌گوید: این اشخاص به این نکته توجه نکرده‌اند که محبت خداوند نسبت به مخلوقات از آثار و لوازم محبت خداوند نسبت به ذات خویش است؛ زیرا کسی که چیزی را دوست دارد آثار آن را نیز دوست می‌دارد.

حدیث دیگری که صدرالمتألهین درباره عقل آورده حدیثی است که از حضرت علی علیه السلام نقل کرده و مضمون

۲ - علوم ضروریه و آنچه رأی عام بر آن استقرار یافته است مانند علم به اینکه جسم واحد در دو مکان نیست و مکان واحد دو جسم را در خود نمی‌پذیرد.

۳ - با عقلی که در کتب اخلاقی مورد توجه قرار می‌گیرد و جزئی از نفس به شمار می‌آید می‌توان برخی از امور را انتخاب کرد و از برخی امور اجتناب و دوری جست.

۴ - چیزی که وقتی در انسان وجود داشته باشد جمهور مردم او را عاقل می‌خوانند نام این عقل سرعت تفتن در استنباط اموری است که شایسته است انجام گیرد یا لازم است از آنها اجتناب گردد.

۵ - عقلی که در مبحث نفس مورد گفتگوی حکماء قرار گرفته و به چهار معنی نیز قابل اطلاق است؛ این چهار معنی عبارتند از «عقل بالقوه»، «عقل بالملکه»، «عقل بالفعل» و «عقل مستفاد».

۶ - عقلی که در الهیات مورد بحث واقع می‌شود و آن چیزی است که جز به مبدأ خود که خداوند قیوم است به چیز دیگری وابستگی ندارد. یعنی نه مانند عرض به موضوع تعلق دارد و نه مانند صورت به ماده وابسته است و نه مانند نفس به بدن تعلق دارد.

اطلاق کلمه عقل بر معانی ششگانه مزبور بر سبب اشتراک لفظی صورت می‌پذیرد؛ ولی در مبحث نفس وقتی کلمه عقل در مورد عقل بالقوه و بالفعل و مستفاد به کار می‌رود، منظور مراتب کامل و ناقص یک حقیقت است که از نوعی وحدت تشکیکی برخوردارند این سخن در مورد عقل عملی نیز صادق است. مراتب عقل عملی در کتب اخلاق ذکر شده که مرحله اول آن تهذیب ظاهر یعنی بجا آوردن واجبات و ترک محرمات شناخته شده است. مرحله دوم آن را تطهیر باطن از کلیه رذائل به شمار آورده‌اند. مرحله سوم این است که انسان معلومات را به طریق مشهود دریابد و بالاخره در مرحله چهارم از مقام فنا سخن گفته‌اند معنی این سخن آن است که انسان از خود بیخود شود و همه اشیاء را آنچنان ببیند که از حق تبارک و تعالی صادر می‌شوند و به او باز می‌گردند؛ در این مرحله است که عقل نظری و عقل عملی به نوعی وحدت می‌رسند و در پایان هر گونه ثنویت از میان برداشته می‌شود^۲ موارد دیگری نیز وجود دارد که صدرالمتألهین آنها را از مصادیق تشکیک دانسته است بطور مثال صور عقلیه را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد: قسم اول صور عقلیه‌ای را تشکیل می‌دهند که از طریق تجرید و انتزاع از موجودات مادی حاصل می‌شوند و قسم دوم صور عقلیه‌ای را تشکیل می‌دهند که در اصل فطرت و آغاز خلقت خود از هر گونه امر مادی، منزّه و مجردند.

صدرالمتألهین بر این عقیده است که تفاوت میان این اقسام یک تفاوت تشکیکی است که مابۀ الاختلاف آنها جز نقص و کمال یا شدت و ضعف چیز دیگری نمی‌باشد. این فیلسوف بر این عقیده است که عقل غریزی یا چیزی که انسان به واسطه آن از سایر جان‌داران ممتاز می‌شود نیز مقول به تشکیک است زیرا جوهر روان آدمیان در اصل فطرت و آغاز خلقت یکسان نبوده و از حیث کدورت و صفا یا ضیاء و ظلمت با یکدیگر اختلاف دارند برخی از نفوس به گونه‌ای آفریده شده‌اند که مستکفی بذات بوده و از معلم بشری بی‌نیاز می‌باشند. به عکس برخی از نفوس آنچنان کدر و ظلمانی هستند که هیچگونه تعلیم و تربیتی در آنها اثر مطلوب باقی نمی‌گذارد^۳. صدرالمتألهین در اینجا روی اختلاف ذاتی و تشکیکی نفوس تکیه کرده ولی به هیچ وجه توضیح نداده است که آیا این اختلاف در ذات و ماهیات نفوس است یا این که تنها به نحوه وجود آنها باز می‌گردد.

با توجه به آنچه تاکنون در اینجا ذکر شد این نکته به خوبی معلوم گشت که صدرالمتألهین هم برای عقل نظری قائل به مراتب است و هم برای عقل عملی، وی کمال عقل نظری را در ادراک معقولات و احاطه به کلیات دانسته و کمال عقل عملی را تنزه از نقائص و بدیها و پاکی از آغستگی به امور جسمانی و شهبانی شمرده است. نکته اساسی که صدرالمتألهین در اینجا یادآور شده این است که وی عقل عملی را به منزله خادم و فرع بر عقل نظری دانسته است زیرا چنانکه گذشت کمال عقل عملی این است که به مقام فنا و بیخودی نائل شود و در اثر صفا و صفالت، همانند یک آینه شفاف گردد پر واضح است که شخص سالک پس از وصول به این مرحله همه چیز را در آینه شفاف هستی خویش مشاهده می‌نماید^۴.

اکنون اگر کمال عقل نظری دریافت صور عقلیه و نیل به مقام حضور و شهود باشد به آسانی می‌توان گفت آنچه که در مراحل عقل عملی انجام پذیرفته برای وصول به غایت عقل نظری بوده است و این همان مطلبی است که ملاصدراروی آن تأکید دارد و چنانکه ذکر شد غایت عقل نظری و عملی را یک چیز به شمار می‌آورد. وی در جای دیگر نیز این مسئله را مطرح کرده و درباره آن سخن گفته است او مشهد هیجدهم از کتاب عقل و جهل شرح اصول کافی را به این مبحث اختصاص داده و گفته است علم اصل است و عمل همواره برای وصول به علم انجام

۲ - شرح اصول کافی ملاصدرار، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۲۲۷.

۳ - همان، ص ۲۲۸. ۴ - همان، ص ۳۱۶.

می‌پذیرد. به این ترتیب علم هم مبدأ است و هم منتها؛ او در این ادعا به یک حدیث استناد کرده و آن را اساس سخن خود قرار داده است مضمون آن حدیث چنین است؛ امام معصوم علیه السلام به هشام می‌فرماید: ای هشام از شخص عالم عمل قلیل مقبول است و مضاعف می‌گردد؛ ولی کسانی که اهل جهل و هوا هستند عمل آنان مردود است؛ اگر چه بسیار باشد.^۵

صدرالمتألهین به این نکته توجه داشته که در نظر اهل ظاهر علم مقدمه عمل است و بنابراین اعمال افضل از علوم خواهند بود؛ ولی وی این طرز تفکر را یک اشتباه می‌شمارد که منشاء پیدایش آن اشتراک در لفظ می‌باشد. تردیدی نیست که لفظ علم در دو معنی استعمال می‌شود معنی اول متعلق به یک سلسله امور جزئی است که قهراً به عمل مقید می‌باشد، این نوع از علوم را علوم معامله می‌نامند؛ اعم از اینکه، این علوم با خدا ارتباط داشته باشد یا با خلق. معنی دوم عبارت است از علوم حقیقیه که مطلق است و از وابستگی به عمل نیز آزاد می‌باشد؛ این علوم در اصطلاح اهل معرفت علوم مکاشفه نامیده می‌شود و از حیث رتبه بالاتر از علوم معامله قرار دارند. کسانی که عمل را افضل از علم می‌دانند سخن آنان را باید به قسم اول از دو معنی علم اختصاص داد ولی کسانی که علم را برتر از عمل دانسته‌اند ناظر به معنی دوم بوده و مقصود خود را در علوم مکاشفه جستجو می‌نمایند.

از مجموع آنچه گذشت، چنین بر می‌آید که عقل در فلسفه صدرالمتألهین مقام والایی دارد. او برای تأیید این مدعا همواره از احادیث اهل بیت علیهم السلام و آیات قرآن کمک می‌گیرد از جمله احادیثی که این مدعای فیلسوف را تأیید می‌کند، حدیثی است که در مشهد چهارم شرح اصول کافی به آن استناد شده است؛ مضمون آن حدیث چنین است؛ خداوند دارای دو حجت است یکی حجت ظاهری و دیگری حجت باطنی. پیغمبران و رسولان حجت ظاهرند، ولی عقل حجت باطن است به عبارت دیگر می‌توان گفت: عقل، پیغمبر باطن است همانگونه که پیغمبر عقل ظاهر. وی در مقام توضیح معنی این حدیث می‌گوید: پیغمبران و رسولان الهی در عالم ترکیب بشری و جوامع انسانی همان حجیت و اعتباری را دارند که عقل در عالم بسیط روحانی خود دارا می‌باشد زیرا نور ذاتی و درخشش باطنی آنان بگونه‌ای است که ظاهرشان را نیز فراگرفته و اشراق قلب^۶ موجب اشراق قالب گشته است. این سخن صدرالمتألهین یادآور شعر معروف ابن فارص است که می‌گوید:

از صفای می و لطافت جام
در هم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گویی می

یا مدام است و نیست گویی جام
در اینجا ممکن است گفته شود آنچه اساس دین و ایمان را تشکیل می‌دهد محبت است. در آیات شریفه قرآن و روایات ائمه طاهرین نیز از محبت سخن گفته می‌شود آیات و روایاتی که درباره محبت سخن گفته به مراتب بیش از آیات و روایاتی است که درباره عقل سخن می‌گوید. البته این سخن به مجال دیگری نیاز دارد.

عرفای عالی مقام نیز در سلوک روحی و معنوی خود طریق محبت و عشق را برگزیده و از فرو افتادن در پیچ و خم استدلال عقلی پرهیز کرده‌اند. به عبارت دیگر می‌توان گفت این جماعت پای استدلالیان را چوبین دانسته و پای چوبین را سخت بی‌تمکین می‌دانند به نظر این گروه پای محکم و قدم ثابت در راه وصول به حقیقت همانا عشق و محبت است و قدم گذاشتن در هر طریق دیگری می‌تواند به شکست و ناکامی بینجامد. صدرالمتألهین به این نکته توجه داشته و در کتاب عقل و جهل شرح اصول کافی آن را مطرح کرده است؛ این حکیم بزرگ بر این عقیده است که محبت از لوازم علم و از لشگریان دانش معنوی است. چنانکه عداوت و دشمنی از لشگریان جهل می‌باشد.

از شئون عقل یکی این است که به هر چیزی احاطه یابد با آن متحد می‌گردد؛ در این احاطه و اتحاد است که اشیاء در نزد عقل حضور پیدا می‌کنند و در این حضور و اتحاد است که معنی محبت ظاهر می‌شود. به این نکته نیز باید توجه کرد که حقیقت عقل نور است و از لوازم نور این است که نسبت به غیر خود افاضه و اشراق داشته باشد البته افاضه و اشراق نیز نوعی محبت است. در همه این موارد جهل بر خلاف عقل بوده و از لوازم آن وحشت و ظلمت و دشمنی را باید نام برد زیرا در هویت جهل، نیستی^۷ و تاریکی نهفته است. در حدیثی از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمودند؛ شخص جاهل دشمن نفس خویش است در این صورت چگونه می‌تواند دوست و صدیق غیر خود بوده باشد چنانکه در این حدیث مشاهده می‌شود شخص جاهل حتی نسبت به نفس خویش دشمنی دارد و اگر چنین است می‌توان دریافت که دشمنی و عداوت از لوازم لاینفک جهل می‌باشد و سرانجام می‌توان پذیرفت که محبت از لوازم عقل و خرد است^۸ و عقل گوهر انسان را تشکیل می‌دهد.

۵ - (کتاب عقل و جهل)، ص ۳۷۴.

۶ - (کتاب عقل و جهل)، ص ۳۶۵.

۷ - همان، ص ۴۶۳. ۸ - همان، ص ۴۶۳.

در آثار برخی از اهل معرفت چنین آمده است هر چیزی در عالم گوهری دارد و گوهر انسان عقل است. همانگونه که ذکر شد صدرالمتألهین با استناد به روایات صادره از ائمه معصومین علیهم السلام به این نتیجه رسیده است که عقل حجت باطنی خداوند است و پیغمبران حجت‌های ظاهری هستند که اطاعت آنها برای مردم لازم و ضروری است. این فیلسوف از سوی دیگر به روشنی می‌داند که رشته نبوت و پیغمبری پس از وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای همیشه قطع شده و دیگر هرگز پیغمبری مبعوث نخواهد شد به این ترتیب با این رحلت پیغمبر اسلام، حجت ظاهری دیگر وجود نخواهد داشت و مردم نیز نیازمند به حجت ظاهر نخواهند بود؛ آنچه برای خلق همیشه باقی است و راه سعادت را به آنان می‌نمایاند حجت باطن است به نظر صدرالمتألهین در آخرالزمان مردم به معلم و راهنمای بیرونی نیازمند نیستند بلکه بجای معلم بیرونی از معلم درونی و راهنمای باطنی استفاده کرده و در پرتو هدایت او حرکت خود را به سوی مقصد ادامه می‌دهند.^۹

باید توجه داشت که وی در اینجا به زبان عقل سخن گفته و حجت باطن را نیز عقل گفته است؛ ولی این مسئله را نیز باید در نظر داشت که اگر نبوت و پیغمبری پایان پذیرفته؛ ولایت

همیشه باقی است و هدایت معنوی مردم پیوسته در پرتو نور ولایت صورت می‌گیرد و اجتهاد نیز از جمله مسائل مهمی است که در اینجا مطرح می‌شود و درباره استنباط احکام ابدی شریعت از طریق مراجعه به ادله تفضیلی آنها سخن به میان می‌آید به این ترتیب عنوان اجتهاد در احکام و عنوان ولایت معنوی و عنوان عقل بدانگونه که صدرالمتألهین درباره آن سخن می‌گوید سه عنوان متفاوت بوده که هر کدام از آنها به قلمروی خاص اشاره دارد. سخن صدرالمتألهین در اینجا مجمل بیان شده و تا اندازه‌ای ابهام دارد؛ ولی شاید بتوان گفت آنچه وی درباره عقل می‌گوید نه با ولایت منافات دارد و نه با اجتهاد.

پیشتر ذکر شد که این فیلسوف برای استعمال کلمه عقل به موارد مختلف اشاره کرده و معانی متفاوتی برای آن قائل شده است. به این ترتیب عقل در نظر وی دارای آفاق گسترده و عرض عریض است گسترش آفاق عقل در نظر صدرالمتألهین به اندازه‌ای است که نمی‌توان آن را منافی ولایت معنوی محسوب داشت. پر واضح است که در این عرض عریض اجتهاد و استنباط احکام شریعت از ادله تفضیلی آن نیز جای خود را باز می‌یابد.

صدرالمتألهین در یک تقسیم‌بندی دیگر اهل دیانت را به دو گروه تقسیم کرده که گروه اول را «واقف» و گروه دوم را «سائر» نامیده است. در نظر وی، واقف کسی است که در مرحله ظاهر باقی می‌ماند و به هیچ وجه از آستانه صورت قدم فراتر نمی‌گذارد. اینگونه اشخاص به عالم معنی راه نداشته و دروازه ملکوت به روی آنان گشوده نمی‌شود به همین جهت است که شخص واقف همواره در قید تقلید باقی می‌ماند و به عالم عقل و جهان خرد دست نمی‌یابد ولی سائر کسی است که از تنگنای جهان محسوسات آهنگ سفر می‌کند و به عالم بی‌کران عالم معقولات نائل می‌گردد. در نظر صدرالمتألهین گروه دوم به دو قسم سیار و طیار تقسیم می‌شوند. سیار کسی است که با دو پای شرع و عقل در صراط مستقیم عالم آخرت حرکت می‌کند؛ ولی طیار کسی است که با دو بال عشق و عرفان در فضای بی‌کرانه حقیقت به پرواز درآمده و راه خود را به سوی عالم ربوبیت و جهان الهی می‌گشاید.^{۱۱}

﴿ ملاصدرا می‌گوید: محبت خداوند نسبت به مخلوقات از آثار و لوازم محبت خداوند نسبت به ذات خویش است؛ زیرا کسی که چیزی را دوست دارد آثار آن را نیز دوست می‌دارد. ﴾

روایت دیگری که در باب اهمیت عقل مورد استناد صدرالمتألهین قرار گرفته، روایتی است که از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام نقل شده و مضمون آن چنین است: «عقل همواره دلیل و راهنمای مؤمن است» به نظر صدرالمتألهین مؤمن حقیقی کسی است که با نور برهان عقل و روشنایی استدلال به معرفت خداوند و روز رستخیز نائل می‌گردد این فیلسوف بزرگ، تقلید یا نقل روایت و همچنین شهادت و حکایت غیر و هر چیزی را که تنها به حس و محسوس منتهی گردد در وصول به مرحله ایمان حقیقی کافی نمی‌داند؛ زیرا اینگونه امور اگر چه موجبات عقیده جازم را فراهم می‌سازند و عقیده جازم نیز منشاء عمل صالح واقع می‌شود و در نتیجه نجات از عقاب و وصول به ثواب برای شخص میسر می‌گردد؛ ولی آنچه موجب قرب به حق گشته و ارتقاء به عالم قدس را فراهم می‌سازد جز به نور بصیرت عقلی^{۱۱} امکان پذیر نیست. □

۹ - همان، ص ۵۶۷.

۱۰ - همان، ص ۵۶۷.

۱۱ - همان، ص ۵۷۲، ۵۷۱.